

همراهان روحانی

با تقدیم تحیات امنع ابهی و با آرزوی سلامتی و کامرانی آن عزیزان

برنامه پیشنهادی ذیل به مناسبت صعود هیکل مبارک جمال اقدس ابهی تهیه گردیده است. امید آنکه بتوانیم فضایی روحانی را در این ساعات و لحظات تجربه نمائیم. شایان ذکر است که با توجه به شرایط موجود امکان برگزاری جلسات را نخواهیم داشت اما باور داریم که میتوانیم بامساعدت یکدیگر فضایی کاملاً روحانی را با امکانات مجازی فراهم آوریم. به همین دلیل و با توجه به محدودیتهای موجود برنامه کوتاهی تقدیم میگردد و از عزیزان تقاضا میشود در صورت نیاز به برگزاری جلسات طولانی تر، از آرشیو سایت ضیافت نوزده روزه استفاده فرمایند.

- متمنی است در این لحظات خاص فرصتی را برای زیارت ادعیه جهت رفع آلام بشری، و حصول سلامت همگان اختصاص دهید

در پناه حق همواره موفق باشید

حضرت بهاء الله می فرمایند:

"دیگر نوایی نماند که بر این شاخسار خوانده نشد و آوازی باقی نماند که از این عندلیب ظاهر نگشت. ولکن این نالهٔ پارسی را هزار گوش حجازی ادراک نتواند و این نکتهٔ بدیع را جز هیکل ربّانی عارف نگردد. پس نیکو حال کسی که به این بحر در آید و جرعهٔ حیات بنوشد

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۶، ص ۴۵۲

برنامه بزرگداشت لیلۀ صعود حضرت بهاء الله

۱-مناجات شروع

۲-بیانات مبارکهٔ حضرت بهاء الله

۳-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۴-مقصود جمال مبارک از حمل بلایا و قبول سجن اعظم

۵-تأسی به آن مظلوم بیهمتا

۶-ترجمهٔ قسمتی از پیام بیت العدل اعظم الهی مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۹۲

۷-خلق بدیع

۸-حلاوت محبت الهی

تنفسی کوتاه

۹-مناجات

۱۰-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۱۱-وصیة الله

۱۲-شرح صعود جمال مبارک به قلم میرزا طرازالله سمندری(قسمت اول)

۱۳-شرح صعود جمال مبارک به قلم میرزا طرازالله سمندری(قسمت دوم)

۱۴-زیارتنامه

۱۵-مناجات خاتمه

هُوَ اللهُ

ای خداوند بیمانند، مقدّس از بیگانه و خویش و پیوند، دردمندان توئیم، درمانی عنایت فرما. مستمندان توئیم، سر و سامانی مرحمت کن. مدهوش جام آستیم، جوشی بده و باده نوش بزم محبتیم خروشی احسان کن. گوشها منتظر، ندای شروش برسان. هوشها مُترصد، الهام بفرما. این بندگان را بنواز و این افتادگان را بردار گنه کاریم، بیامرز افسردگانیم، بر افروز پژمردگانیم، به نار محبتت بسوز. توئی مُعطی و توانا و آشنا .

ع ع

مجموعه مناجاتهای چاپ آلمان ص ۳۴۸

۳-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هُوَ اللهُ

ای یاران الهی، جمال قدم و اسم اعظم با یَدِ بِيضَائِي از صلح و صفا، در بین اهل عالم ظاهر گشت، جمیع را به صلاح دعوت نمود و از نزاع و جدال منع فرمود. ابواب حُب و الفت گشود و اساس یگانگی و محبت بنهاد، ظلمت جنگ و جدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و ریحان را ممدوح شمرد. پنجاه سال در تربیت نفوس به صبر و بردباری و اصلاح و بی آزاری کوشید، تا آن که این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و به جهان روشن و وسیع صعود نمود. از خدا بخواهید که به مدد ملکوت ابهی محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید و محبوب آئید والبهاء علیکم یا احباءالله

ع ع

منتخبات مکاتیب جلد چهارم صفحه ۷۹

"یا أهل الأرض إذا عَزَبَتْ شمسُ جمالی وُسُتِرَتْ سماءُ هیکلی لا تَضْطَرِّبُوا قُومُوا علی نُصْرَةِ أُمْرِ وارتفاع کلمتی بین العالمین ."

کتاب مستطاب اقدس

"قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامتت خم شده و مویم سفید گشته. البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی شناسی بلکه طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نضارتش تمام شده. تالله قلب و فؤاد و حشا جمیع آب شده و لکن بقوة الله بین عباد حرکت مینمایم ."

مأئده آسمانی - جلد ۸ صفحه ۳۷

به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو. حق در سجن اعظم مظلوم و ممنوع، ناصر می طلبد، بگو ای دوستان الهی و ای شاربان رحیق معانی، ناصر، جنود ظاهره نبوده و نیست و اسلحه موجوده نبوده و نخواهد بود، بلکه کلمه طیبیه و اعمال حسنه و اخلاق روحانیه بوده. ای اهل بهاء به جنود اعمال و اخلاق مظلوم را نصرت نمائید و همچنین به جنود صبر و اصطبار، لِئَلَّا يَظْهَرَ مِنْ أَحَدٍ مَا تَكْدُرُ بِهِ النَّفُوسُ وَ تَضْطَرِّبُ بِهِ الْقُلُوبُ. جمیع جنود عالم به این جنود برابری نتواند، مدائن افتده و قلوب به این جنود مفتوح. بسا مُدُن و قُرى که به یک عمل پاک به افق اعلی توجه نمودند و به ذیل مالک اسماء تشبث جستند. طوبی از برای نفسی که حلاوت اخلاق را یافت و ادراک نمود .

آیات الهی ج ۲ ص ۲۵

۴-مقصود جمال مبارک از حمل بلایا و قبول سجن اعظم.

جمیع مصائب و متاعب را تحمّل فرمود و در حبس و زندان به ملکوت یزدان صعود نمود تا ما به تعالیم او عامل شویم، به آنچه مقتضای وفاست قیام کنیم، به نصایح و وصایای او عمل نمائیم، نداء ملکوت ابهی را بلند کنیم، انوار فیوضات حقیقت را منتشر سازیم تا بحر اعظم موجش به اوج رسد، عالم ناسوت آئینه ملکوت شود، این خارزار، گلستان گردد و این خاکدان، آئین جنت ابهی گیرد ."

ص ۴۰۰ ج ۱ بدائع الآثار

۵- تاسی به آن مظلوم بیهمتا

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند:

"ای حواریون حضرت بهاءالله، ما که به این اسم جلیل موصوف و معروفیم و به همه مولاى توانائى منسوب ، حیف است در موارد بلا مو به مو تاسی و اقتداء به آن مظلوم بی همتا ننمائیم. فرخنده نفسی که تا نفس اخیر زهر جفا از هر بیوفائی بچشید و خجسته قلبی که در سبیل اشتهار و نصرت امرش آنی آسودگی نیافت . اینست شیوه مخلصین، اینست سِمة مَقَرِّبین، اینست طریقت مجاهدین، اینست سزاوار جُند مهتدین، اینست یگانه وسیله فوز و فتح مبین "

ص ۳۳۹ منتخبات توقیعات

۶-ترجمه قسمتی از پیام بیت العدل اعظم الهی مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۹۲

تأمل و تفکر در اوضاع و احوالی که مُنادی ولادت عهد و پیمان حضرت بهاء الله گردید، سبب هیجان شدید جان و وجدان است. مناظر غم انگیز و امید بخش یکی پس از دیگری بر صفحه خاطر نقش میبندد. لیلۀ مُحزَنۀ صعود حضرت بهاء الله، مظهر اعلاى الهی در یک قرن پیش، مناظر تأثر انگیز نفوس غم زده ایکه در بهجی گرد آمده بودند تا برای آخرین بار خاطره حضرتش را گرمی دارند و احاطه احساسات ناشی از فراق ابدی و پریشانی خاطر منبعث از اثرات فقدان نفس مقدّسی که برای همه به منزله پدر و محبوبی بیهمتا محسوب می گشت، بر محیط حکمفرما بود. اما غروب شمس ابهی سبب طلوع و ظهور قمر عهد و میثاق گردید و وجود پرهیمنه و جلال حضرت عبدالبهاء، تأثیر و نفوذی ذائل نشدنی بر ضمیر مؤمنان باوفا باقی گذاشت که سبب آرامش روح و نشاط خاطر آنان گردید. زیرا در کتاب وصایای حضرت بهاء الله یعنی کتاب عهدی این فرزند محبوب به عنوان جانشین و مرکز میثاق جمال مُبین منصوص و منصوب گشته بود. بدین ترتیب از همان بامداد لیلۀ صعود جمالقدم تأسیسی الهی آغاز گردید که در دور حضرت بهاء الله ضامن تحقق یافتن مقصد اصلی امر مبارکش برای عالم انسانی یعنی وحدت و یگانگی بشر است.

لوح سلطان ایران (ناصرالدین شاه) در ایام اقامت حضرت بهاءالله در ارض سرّ (ادرنه) نازل گردید و از عگا بوسیله جوانی به نام بزرگ خراسانی که "بدیع" نامیده گشت برای شاه فرستاده شد. حضرت بهاءالله در باره علت ارسال این لوح در یکی از الواح چنین می فرماید: " ای طیب، قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار (ایران) کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل به تمامه مطلع نبوده و نفسی هم جَهْرَتاً کلمه حقی بر او القا نکرده، و لکن بعد از ظهور بدیع به قدرت منبیه الهیه و ابلاغ کلمه ربّانیه و کتاب الهی حجت و برهان کامل و بالغ شده."

حضرت بهاءالله در لوح ابا بدیع در باره بدیع (بیاناتی میفرمایند که مضمون آن به فارسی چنین است"

" هنگامی که خواستیم " بدیع" را بیافرینیم او را به تنهایی فرا خواندیم و با او سخن گفتیم. در این وقت بنیان وجودش به لرزه در آمد و نزدیک بود به بیهوشی گراید. با قدرت خود او را حفظ نمودیم و به آفریدن او آغاز کردیم تا او را آفریدیم و روح قدرت و توانایی در او دمیدیم. پس از آنکه آفرینش او از کلمه پروردگار به انجام رسید و خوی او از نسیم وحی آفریدگار بر خوردار گردید، تبسم نمود و با اقتدار به سوی قربانگاه شتافت. شادمانی چنان او را فرا گرفت که با بالهای انقطاع برای یاری پروردگار به پرواز در آمد. بدو چشم نصر روشن شد و هیكل امر آراسته گشت. آیا او را مرده می پنداری؟ نه، سوگند به منزل آیات. آیا او را چون یکی از مردمان می شمیری؟ نه، قسم به دارای جهان. بواسطه او در ارکان قبایل لرزه افتاد و بنیاد ظلم را واهمه فرا گرفت بدینگونه سماء بیان را با آفتاب استقامت نام بدیع خود آراستیم و آسمان توانایی را با آن اختر تابنده مزین ساختیم " باری، بدیع لوح سلطان را از عکا به طهران آورد و سه شبانه روز بر فراز سنگی نزدیک به خیمه و خرگاه سلطانی در انتظار دیدار ناصر الدین شاه بسر برد. هنگامی که شاه او را بار داد و از مقصود پرسش نمود، بدیع در پاسخ گفت: یا سلطان قد جئتک من سبأ نبأ عظیم" و سپس لوح را به او عرضه داشت و تنها پاسخی که دریافت کرد شکنجه و عذاب و سر انجام جانفشانی در سبیل حبّ بهاء بود

چنانکه حضرت بهاءالله میفرمایند" در حضرت بدیع که حامل لوح حضرت سلطان بوده تفکر نما که چگونه جان داد. آن فارس مِضمار انقطاع اکلیل ثمین حیات را نثار دوست یکتا نمود"

منبع: بهاءالله موعود کتابهای آسمانی ص ۱۹۲

۸-حلاوت محبت الهی

مری بولز (مکسول) سفری برای زیارت به مدینه السّجن رفت. او شنید که غذایی که انسان میل میکند اهمیتی ندارد، زیرا اثرات آن مدّت زمان کوتاهی برقرار است. اما غذای روح اهمّیت دارد زیرا سبب حیات آن است و اثراتش جاودانه برقرار. او داستان مرد زاهد گوشه نشینی را از زبان حضرت عبدالبهاء شنید. هیكل مبارک فرمودند: حضرت بهاءالله با آحاد مؤمنین از جایی به جای دیگر سفر میکردند. زمانی از دهکده پرت و دورافتاده ای میگذشتند که در فاصله اندکی از جاده اصلی قرار داشت و در نزدیکی آن زاهدی منزوی در غاری میزیست. او مرد مقدّس و پرهیزگاری بود. شنیده بود که مولای ما، حضرت بهاءالله، از آن مسیر عبور خواهند کرد. مشتاقانه چشم به راه بود که ایشان برسند. وقتی آن مظهر ظهور الهی به آن نقطه رسیدند، مرد غارنشین در مقابل ایشان زانو زد و بوسه بر خاک زده گفت، "مولای من، مرد فقیری هستم که تنهای تنها در غاری در همین نزدیکی سکونت دارم؛ اما زمانی خود را خوشبخت ترین مردمان خواهم دانست که حضرتت لحظاتی چند را به غار من بیاپید و با حضورتان آن را برکت بخشید."

حضرت بهاءالله به مرد فرمودند که نه برای لحظاتی چند بلکه مدّت سه روز مهمان او خواهند بود و سپس به همراهان فرمودند که خیمه برپا کنند و منتظر مراجعت ایشان بمانند. مرد فقیر بسیار مسرور و ممنون شد؛ آنقدر که سخن نتوانست بگوید. در سکوت تامّ و در کمال فروتنی هیکل مبارک را به مسکن حقیرش در میان تخته سنگها رهنمون گشت. آن جمال الهی در کنار او نشستند و با او صحبت کرده تعلیمش دادند .

شامگاه شد. مرد با خود اندیشید که برای تعارف کردن به این مهمان عظیم الشّان هیچ ندارد مگر مقداری گوشت خشکیده و قدری نان تیره و قدری آب که از چشمه ای در آن نزدیکی خواهد آورد. نمیدانست چه کند؛ خود را به پای مبارک انداخت و تنگنای خویش را بیان کرد. حضرت بهاءالله او را تسلّی بخشیده فرمودند همان گوشت و نان و آب را بیاورد؛ سپس آن مولای عالم با مسرتّ و محبّتی از آن طعام ساده میل فرمودند که گویی شامی شاهانه است. در طیّ آن سه روز اقامت در آن مکان از همین غذا میل فرمودند؛ غذایی که تا آن موقع در نظر زاهد غارنشین محقرّ می نمود، اینک طعامی لذیذ، لذیذتر از هر غذایی که تا آن روز خورده بود، جلوه کرد. حضرت بهاءالله فرمودند هیچ زمانی اینقدر عالی از ایشان پذیرایی نشده بود و هرگز از مهمان نوازی و محبّتی اینچنین برخوردار نشده بودند.

وقتی حضرت عبدالبهاء داستان را به پایان رساندند فرمودند، "این حکایت به ما می آموزد که وقتی انسان با حلاوتی که برتر از کلّ اغذیه است، یعنی محبّت الهی، تغذیه شود، به غذای زیادی نیاز ندارد".

۹-مناجات

هُوَ الْإِلَهِي

پروردگارا مور ضعیفم و پشهء نحیف بال و پری شکسته دارم و پائی از دوری بادیهء حسرت خسته . چشم گریانم بین و جگر سوزانم نظر فرما. آه و فغانم جمع طُیور را به فریاد آورده و آه پر حسرت قلبم چون شعلهُ سوزان به جان جهان آتش زده. از افق ابهائیت فیض انوار کن و از ملکوت اعلایت بذل اسرار نما. ای نیسان عنایت بارش و ریزش ارزان کن و ای شمس حقیقت، تابش و درخشش فراوان بنما . شاید این قلوب افسرده تازه و زنده گردد و این نفوس مرده حیات بی اندازه یابد. ع ع

هوالبهی

ای ناظر به شطر الهی

شکر الطاف خفیه جمال مبارک را که بعد از صعود به ملکوت عزّتش از عنایات جلیله اش محروم نفرمود و از احسانات عمیمه اش مأیوس ننمود. ابواب فیض رحمانیش را از ملکوت غیب گشود و اسرار غیبت جمال کبریائیش را در هویت بصیرت مشهود فرمود. اگرچشم سر از مشاهده روی دلجویش باز ماند ، دیده سر از انوار جمال احدیتش روشن است و اگر سمع ظاهر از استماع کلمات مبارکش محروم گردید، گوش جان از ملکوت ابهائش به صلاهی هوشیاری متلذذ. شُکراً له ثم حمداً له من هذا الفضل العظيم والبهاء عليك و علی کلّ منقطعٍ توجه الی ملکوتہ الکریم عبدالبهاء ع

مکاتیب عبدالبهاء ج ۶ ص ۳۵

۱۱- وصیة الله

به قلم دکتر محمد افنان

کتاب عهد چند ورق مختصر بیش نیست. و این عنوان نه به علت اسفار و فصول و ابواب است لفظ کتاب در آن مقام به معنی و مفهوم مکتوب و نامه است اما هر آیه آن، کتابیست و مبین نکته و خطابی. نامه وصیت و نصیحت است و منشور هدایت و تربیت. جوهر و اساس تعالیم امر حضرت بهاء الله در آن خلاصه شده و عوامل و عناصر نظم بدیع و قویم امر الهی در این دوره که عصر کمال و جمال عالم انسانی است صورت و معنی گرفته است. در این کتاب اهل عالم به اتحاد و یکرنگی دعوت شده اند. آنان را به آنچه که شایسته مقام انسانیت دلالت فرموده و به تقوی و پاکدامنی و اعمال و کردارپسنندیده و پاکی زبان و دل و دیده وصیت کرده است. در این مقام تخصیص و انحصاری نیست هر صاحب بصری در می یابد که سعادت عالم انسانی را جز این راهی نیست. و این مقام تحدید نیست که خاصّ بندگان آستانش باشد.

در این کتاب اهل بهاء را به ایمان و انقطاع و طهارت قلب و توسّل به آستانش سفارش فرموده و این شرافت و منقبتی است که به دوستان خود ارزانی داشته است.

دین حقیقی سبب الفت و اتحاد است اهل عالم را از ایجاد رخنه اختلاف در آن منع فرموده و اهل انصاف و بینایان را به اتمام نعمت و اکمال رحمت حق در این دور مبارک به شهادت طلبیده است.

احترام صاحبان حکم و سلطنت را که نظام و صلاح عالم به اقتدار ایشان بسته و به عدل و انصاف موظفند بر همه واجب شمرده و دوستان و برگزیدگان خود را به رعایت و تقویت آنان مأمور فرموده است و خشونت و شدت عمل را منع نموده است.

برگزیدگان و دانایان اهل بهاء را به تفویض امانت خود که امر اوست مخصص فرموده و آن را به عدل و انصاف وصیت فرموده است.

وجود مراتب و درجات را در عالم انسانی تأیید و تثبیت فرموده احترام منتسبین آستان را لازم شمرده و آنان را به تمکین و تقوی و اخلاق و اعمال طیبه موظف داشته و بالاخره همه را به قبضه اقتدار و اختیار مرکز امر و مرجع کل یعنی غصن اعظم سپرده است و در پایان کلام، اهل بهاء را به خدمت ملل و امم و اصلاح عالم مأمور فرموده است آیا میتوان گفت مطلبی در این وصیت که سراسر هدایت و نصیحت است ناقص یا زائد است؟

در این کتاب وظایف مردم، مراتب انسانی و نظام اجتماع توجیه و تفهیم شده و جهت جامعه امر الهی با تعیین مرکز معصوم منصوص تعیین گردیده است. هر کس از این عهد بدیع که حائز همه عوامل و مراتب است تبعیت کرد به مقصد اصلی که برافراشتن علم صلح و اتفاق است خدمت کرده و هر که در این خدمت قصور ورزید حتی اگر منشعب از اصل شجره بود از آن ساقط شد چه که نظر، از جهت اتحاد برداشته و سبب اختلاف شده است.

آیا نه اینست که همه شرایط و دقایقی که برای حفظ میراث مرغوب لاعدل له یعنی امر الهی که باید هزاران سال حیات معنوی، مادی و اجتماعی مردم را سامان بخشد در چنین اثر لطیفی آمده و بدون اینکه جزمیت قانون از الفاظ و کلمات آن محسوس باشد.

میراث مرغوب لاعدل له امرالهیست مجموعه و حقیقت اصول و تعالیمی است که در آثار بهائی مودوع و موجود است و در تأسیسات نهائی تمثّل و تجسم یافته و با تاریخ امر بهائی روز به روز جاودان میشود. گنجی نیست که رنج افزایش ثروت و مکنّت مادی نیست که چون یکی به دست آورد دیگری آن را ببازد. ثروت دنیایی نیست که آن را فنا در پی آید. علم است و عرفان که هرچه بیشتر به کار رود بیشتر گردد. درس استقامت است، تحمل است، موااسات است، عشق و عبودیت است. که ملکات انسانی را جلوه و صفا بخشد و انسان را به مقام احسن التقویم رساند

وژات این میراث همه اهل عالمند اما وارث حقیقی کسی است که قدر آن بشناسد، مال و مکنّت دنیوی را اعتناء نکند، کینه ها و ناسازگاریها را فراموش نماید، کسب کمال را بکوشد، خود را از هر آلودگی پاک دارد و به نیکوئی و آزادگی توشل جوید. هر کس که به مقام ایمان رسید و پاکیزه جان شد، او از اهل بهاء و به حقیقت وارث این نعمت و رحمت بی منتهی است.

وقت غروب با حضور حضرت عندهلیب و خدام مشرف شمیم بدین معنی که روز دهم یا یازدهم از نقاهت مبارک بود نزدیک غروب خبر دادند که امر مبارک است هرکه در قصر از مسافر و مجاور و خدام حاضر است ، مأذون است. لذا به خاک پای محبوب عالم مشرف و فائز گشتیم. بستر مبارک در وسط اطاق روی زمین مبسوط بود، تشک و لحاف هر دو ملفوف سفید داشت، هیكل مبارک به بالشهای پر دو یا سه بالش تکیه فرموده بودند... ضعف مبارک شدید و صوت مبارک ضعیف بود پس از اظهار عنایت، با حالت ضعف و صوت خفیف ولی بسیار شمرده آیات فراق و کلمات افتراق از لسان عظمت جاری شد و در باره اتحاد و محبت بیانات و وصیت و نصیحت میفرمودند. و این فقرات از کتاب مستطاب اقدس را تلاوت می فرمودند قوله تعالی :

"...قُلْ يَا قَوْمِ لَا يَأْخُذْكُمْ الْأَضْطْرَابُ إِذَا غَابَ مَلَكُوتُ ظَهْرِي وَ سَكَنَتِ أَمْوَاجُ بَحْرِ بَيَانِي إِنَّ فِي ظَهْرِي لِحِكْمَةً وَ فِي غَيْبِي حِكْمَةً أُخْرَى مَا أَطَّلَعَ بِهَا إِلَّا اللَّهُ الْفَرْدُ الْخَبِيرُ وَ نَرِيكُمْ مِنْ أَفْقَى الْإِبْهَى وَ نُنْصِرُ مَنْ قَامَ عَلَي نَصْرِهِ أَمْرِي بَجَنُودٍ مِنْ الْمَلَائِكَةِ الْعَالِيَةِ وَ قَبِيلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ. يَا أَهْلَ الْإِنْشَاءِ إِذَا طَارَتِ الْوَرَقَاءُ عَنْ أَيْكَ التَّنَاءِ وَ قَصَدَتِ الْمَقْصِدَ الْإِقْصَى الْإِخْفَى أَرْجِعُوا مَا لَا عَرَفْتُمُوهُ مِنَ الْكِتَابِ إِلَى الْفَرْعِ الْمُنْشَعِبِ مِنْ هَذَا الْإِصْلِ الْقَوِيمِ."

ایضاً

"يا اهل الارض اذا غزبت شمس جمالی و سترت سماء هیكلی لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و اعلاء کلمتی بین العالمین ..."

و نیز در وحدت و اتحاد و محبت و وداد و دوری از اختلاف و شقاق بیانات و نصایح فرمودند. پس از استماع این آیات باهرات ، از فم اطهر مولی البینات، دیگر حال این عباد معلوم است . حضرت عندهلیب به کلی منقلب شده به صوت جلی با اشک روان و دل بریان به کلمه یا بها، یا بها ناله و فغان نمودند. هیكل اطهر سپس حاضرین را مرخص و فی امان الله فرمودند لذا طواف نموده از اطاق با نهایت احزان و احتراق بی پایان از فراق محبوب امکان خارج شدیم و در آن یوم هُموم و غُموم چنان بر وجود نابود این ناتوان مُستولی گردیده بود که اقلام عالم از تحریر و تقریرش بالمره عاجز و قاصر است... این آخرین روز تشرّف این ذرّه ناتوان به ساحت قدس جمال اقدس ابهی جلت عظمته و تعالت قدرته بود. بعد از آن روز بنده هم تب کردم و مریض شدم .

این عبد ذلیل یک هفته به غروب شمس حقیقت مانده یعنی پس از روزی که در بستر به لقاء مالک قدر و محیی بشر مشرف شدم از شدت احزان و آلام مریض شدم ولی اعتنائی نمی کردم غالب روزها برای کسب اطلاعات از حال مبارک به بهجی میرفتم و باز به عکا مراجعت می نمودم. تا در وقت اذان صبح خبر صعود جمال قدم به عکا و مسافرخانه رسید. مجاورین و مسافرین همگی محترقانه رو به بهجی حرکت نمودند. همه با یأس و حزن شدید به قصر رفته بودند. وقتی این بنده شرمنده از غروب شمس حقیقت مطلع شدم دیگر نفهمیدم چگونه از خان جرین که مسافرخانه و محل اقامت من بود، تنها، افتان و خیزان و حیران و نالان به سینه و سر زنان این راه را پیمودم. خاطر دارم چندبار در راه از پا افتادم و ناله و نوحه نمودم تا خود را به قصر بهجی رساندم جمعیت از هر طبقه و دسته و ملت، وضیع و شریف، مجاورین و مسافرین همه حاضر بودند و ناله و فغان به عنان آسمان می رسید حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه به بالای قصر تشریف میبردند و در مراجعت آیات مبارکه کتاب اقدس را تغنی می فرمودند و اشک از دیدگان مبارک مانند مروارید از محاسن مبارک به زمین می ریخت. رفتی عجیب و حزنی شدید و منظره غریب بود که ممتنع و محال است این نملۀ ضعیف و مور نحیف بتواند اوضاع آن روز را به رشته تحریر و یا تقریر برآورد. جناب فریق پاشا و متصرف و قاضی و مفتی حیفاً هر کجا که بودند اطلاع یافته و مجتمع شدند. تقریباً شاید دوساعت از شب گذشته بود که محل آماده و مهیا شد. جسد اطهر را خود هیکل اقدس حضرت عبدالبهاء با آب و گلاب شستشو نموده و رسوم و دستور کتاب را فی جمیع الجهات انجام دادند و در جعبه ای از حَسَب (چوب) محکم مُنقن استقرار داده بودند و امر فرمودند اصحاب و احباب، از مجاورین و مسافرین کل حاضر شوند. سپس هیکل عنصری جمال معبود را از اطاق مبارک حرکت دادند. در پله بند قصر بهجی بنده هم رسیدم و به حاضرین ملحق شدم. تابوت مبارک به اطاق محل استقرار عرش مبارک رسید مراسم قدری امتداد یافت تا اینکه به ید مبارک حضرت غصن اعظمش در مقر ابدی استقرار یافت. بدین ترتیب تابش آفتاب شمس حقیقت که از مشرق اراده پروردگار در عالم ادنی طلوع نموده بود، در گردش طبیعت جسمانی حیات خویش به پایان رسید و در مغرب زمان، اُفول فرمود. روشنائی حاصله از سرور وصل و دیدار جانان در هاله تاریکی غم جدایی فرو خزید و نشئه شادی از دامان دل های مشتاقین رخت برکشید.

التَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءِ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسَلْطَانَ الْبِقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَافْتِدَارُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَتِكَ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونُ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ، وَبَدَّتْ الْمُمَكِّنَاتُ وَبُعِنَتْ الظُّهُورَاتُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بَوْجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَضَّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ، وَ مَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بِآيَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ تِلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِآيَاتِكَ وَ جَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتَدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي أَلْوَابِ الْقُدْسِ مِنْ إِصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا. فَيَا إِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَى عَن يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عَيْنَيْكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ أَلْطَافِكَ لِتَجِدْبَنِي عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُفْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ تَنَاءُ اللَّهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللَّهِ وَ نُورُهُ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَطْلُومًا شِبْهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي عَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سُيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوْحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءِ وَ نَفْسِي لِتِلَاثِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُفْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْئَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُفْتَدِرُ الْقَدِيرُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَفُورُ الْكَرِيمُ.

ای مولای توانا، از عالم بالا نظری به این بندگان بینوا نما و آه و آئین این خسته دلان را اجابت کن. مساعی آشفنگان رویت را بَرَکتی عظیم بخش و بر اجرای وصایای مُبرمه ات مُوفق دار، لهیبِ فِراقت را به میاه عذبِ اجرائاتِ عظیمه در سبیلِ امرت پَنشان و حُزن و اندوه این مُصیبت زدگان را از صفحاتِ قُلُوبِ به تَحَقُّقِ وعده های جانپُورِزَتِ محو و زائل کن. ذوق و شوقِ تبلیغ را در قلوبِ و ارواحِ تولید کن و موانعِ حالیه را یک یک مُرتَفَع ساز. قلوب را استعدادی شدید بخش و ناشرینِ لواءِ مَجید را به خَلَعِ تَقْدیس و تَنزیه و خُلُوصِ نِیّت و راستی و صِدَاقَتِ مُزین فرما، ابوابِ رِخاءِ بر وَجْهِ اهلِ بهاء، آن اسیرانِ مَظْلومِ بَگشا و عِزّتِ جاودانی را به یارانِ عزیزت عطاء کن. تو شاهد و آگاهی که این مُشتِ ضَعْفَا جز تو نجویند و حِرز و مَوئِلی جز تو نخواهند و امید و اِتکالی جز وعده های صَریحه ات و تائیداتِ لاریبیه ات نداشته و ندارند. توئی مقتدر و توانا و بینا و شنوا. ای قَوّی قَدیر، این مُورِ ضعیف را به اجرای وصایای مُبارکه ات تائید بخش و این بنده مُسکین را به تَحَقُّقِ نوایای مُقدّسه ات مُوَفَّقِ دار تا آنچه را رضای مُبارک تو است و امید و دلخواه یارانِ عزیز است کاملاً اجرا و اِتمام نماید. رَبِّ حَقِّقْ آمالی و یَسِّرْ مُنَائی بِفَضْلِكَ وَ جُودِكَ.